توبه، بازگشتى عارفانه‏

«قسمت چهارم»

سيد على حسينى‏

تجديد توبه در هنگام ياد گناه‏

اگر كسى از گناه توبه كند و توبه‏اش همه شرايط لازم را دارا باشد، آيا پس از اتمام توبه، هر گاه به ياد آن گناه افتاد، بايد از آن دوباره توبه كند يا همان توبه اول كافى است؟ در اين باره دو نظر است؛ برخى از متكلمان معتزلى مانند ابوعلى جبايى گفته‏اند تجديد توبه به هنگام ياد گناه لازم است. امّا متكلمان اشعرى، شيعى و معتزلى توبه مجدد را واجب ندانسته‏اند.

استدلال طرفدارانِ نظريه اوّل‏

ابوعلى براى اثبات ديدگاه خود مى‏گويد كسى كه از گناه توبه كرده و اينك پس از گذشت مدتى گناهش را به ياد آورده است، در هنگام ياد آن، يا از گناه پشيمان است و تصميم بر ترك آن دارد و يا چنين نيست. در صورت اول، تايب است و در صورت دوم، گناهكار؛ از اين رو توبه بر وى واجب است.(1)

نقد و بررسى‏

در شرح مواقف در ابطال استدلال ابوعلى چنين آمده است:

«برخلاف نظر برخى از عالمان، تجديد توبه واجب نيست؛ زيرا به وضوح مى‏دانيم كه صحابه و آنان كه از كفر توبه كردند گناهان و كفر عصر جاهليت خويش را يادآور مى‏شدند و در هنگام يادآورى، دوباره اظهار اسلام و توبه نمى‏كردند و مأمور به آن هم نبودند، الآن هم حكم همين است.»(2)

درباره اين بحث توجه به نكته‏هاى زير سودمند است:

1- همه ادله‏اى كه در مباحث پيشين براى قبول توبه آورديم چنين توبه‏اى را شامل است، از اين رو آيات و روايات بر قبول و صحت چنين توبه‏اى دلالت دارد و هنگام ياد گناه توبه مجدد لازم نيست.

2- همان گونه كه در آغاز بحث يادآور شديم نظر متكلمان شيعه بر واجب نبودن تجديد توبه است.(3)

3- روايات متعددى دلالت دارد كه تجديد توبه در هنگام ياد گناه خوب است. بلكه مفاد روايات اين است كه مستحب است كسى كه گناه كرده و در حريم كبريايى پرده‏درى نموده، هماره و به اندازه توان به ياد گناه و جسارتش در پيشگاه حضرت حق بوده و از آن استغفار كند؛ گرچه سالها از انجام گناه گذشته باشد.

اقسام توبه و انواع گناه‏

در گذشته يادآور شديم كه توبه به واسطه انجام قبيح است و براى جبران نافرمانى و گناه. و فعل قبيح و نافرمانى خدا يا در «حق الله» است و يا در «حق مردم». اگر توبه از نافرمانى در «حق الله» باشد مانند نوشيدن شراب، پشيمانى و عزم بر اينكه ديگر مرتكب نشود كافى است. اگر توبه از ترك واجب باشد بايد به آن واجب عمل كند.

اگر توبه از «حق‏الناس» است بايد پس از پشيمانى، حق مردم را بازگرداند و اين حق يا بدنى است يا مالى، و يا آبرويى و دينى. اگر حق، قصاص است بايد خود را تسليم اولياء مقتول كند. اگر حقوق مالى است در اولين فرصت ممكن اموال ديگران را بازگرداند و از مالكان مالى پوزش طلبيده و طلب حلاليت كند. اگر آبروى كسى را ريخته است در تدارك آن بكوشد و رضايت صاحب حق را حاصل نمايد، در صورتى كه از اين عمل ناتوان است عزم بر آن كند كه هنگام توانايى تدارك كند، و اگر گروهى را گمراه كرده است توبه او به آن است كه آنها را هدايت كند.

علامه حلى در پايان اضافه مى‏كند:

«اين امور كه پس از پشيمانى گفته شد هيچ كدام از اجزاء توبه نيست، بلكه توبه همان پشيمانى و عزم [بر اطاعت از خدا] است كه پيش از انجام اينها بوده و خود واجبى جداى از اينهاست. مثلاً كسى كه تارك نماز بوده و توبه كرد، توبه او فعلاً صحيح است و قضاى نماز، واجبى است جداگانه كه اگر آن را ترك كند توبه از آن لازم است. اگر تايب پس از اظهار توبه‏اش، اين افعال را انجام دهد، اين نشانگر آن است كه در ندامتش صداقت داشته و اگر انجام ندهد، ممكن است آن را نشانه باطل بودن توبه‏اش قرار دهيم.»(4)

به نظر مى‏رسد اگر كسى توبه كند و ندامت و پشيمانى در وى حاصل آيد توبه‏اش محقق شده است و عقاب از او ساقط است. آنچه لزوماً در حقيقت توبه داخل است اين كه درصدد جبران گذشته، يعنى انجام اعمال مذكور باشد.

ليكن ذكر اين نكته ضرورى است كه هر اندازه ندامت درونى كامل‏تر باشد تأثير آن در اعضاء و جوارح بيش‏تر خواهد بود، از اين رو اعمال مذكور را بيش‏تر و بهتر انجام خواهد داد.

سخن نخست علامه نيز از تأمل خالى نيست؛ زيرا گناه و قبيح همان ترك واجب است و اگر در فقه بگوييم دليل قضاء همان امر اول است نه امر جديد، به طور مسلم در اينجا يك گناه بيش نيست و آن همان ترك واجب است نه اينكه ترك واجب گناهى باشد و ترك قضاى آن گناه دومى، و در صورتى كه دليل قضاء امر دوم باشد، گرچه با ترك آن با واجبى مخالفت كرده است، ليكن قاطعانه نمى‏توان به تعدد گناه ملتزم شد. به هر حال اين موضوع، بايد در فقه مورد بررسى دقيق قرار گيرد.

در پايان تأكيد مى‏كنيم كه بهتر است اين بحث اين گونه مطرح شود: توبه از گناه و ترك واجب يا مربوط به حق الله است و يا حق الناس و تايب بايد هر دو را تدارك كند و بيان كيفيت تدارك آن و احكام جداگانه‏اى كه هر يك به طور ويژه دارد مربوط به علم فقه اسلامى است و ارتباطى با كلام ندارد. اما مسئله اخير كه آيا انجام اين اعمال جزء حقيقت توبه يا شرط آن يا واجب ديگرى است جدا و مستقل از آن، مربوط به دانش كلام اسلامى است و نظر صحيح اين است كه احكام و واجبات مذكور، جزء توبه نيست، بلكه وجودش لازمه توبه واقعى و راستين است.

كسى كه از سر صدق توبه كرده و درصدد تدارك آثار ويرانگر گناه برآمده و عملاً به جبران آنها مى‏پردازد، انجام اين امور مى‏تواند نشانه خوبى براى تحقق توبه باشد.

مراتب توبه‏

بى‏گمان توبه امرى عام و همگانى است و هر كس در هر موقعيت و مرتبه‏اى از معنويت كه باشد ناگزير از آن است. در قرآن، هم از توبه گناهكاران و هم از توبه پيامبران سخن به ميان آمده است. خداى سبحان هم از توبه يونس ياد مى‏كند و هم از توبه قوم گناهكارش. در يك جا همه مؤمنان را به توبه فرمان مى‏دهد و در جاى ديگر همين را از پيامبرش مى‏طلبد.

همان گونه كه قرآن به يادكرد گناه انسانهاى معمولى اكتفا نكرده، بلكه از گناه پيامبران نيز خبر مى‏دهد، بى‏شك توبه گناهكارى فاسق، با توبه پيامبرى معصوم، متفاوت است. استغفار و توبه كسى كه در ميان امواج كوبنده و كشنده گناه دست و پا مى‏زند كجا و توبه و استغفار پيامبر بزرگ اسلام - كه تصور بلنداى معنويت او براى ما دشوار است - كجا!

سخن غزالى و علامه طباطبايى در تبيين مراتب توبه‏

غزالى در اين باره چنين مى‏نويسد:

«پس بدانستى كه اول، توبه از كفر واجب شود، و اگر كافر نبود از ايمانِ عادتى و تقليدى، پس اگر اين نيز بكرد آن غالب بُوَد كه از معصيتى خالى نبوَد، از آن، توبه واجب باشد، و اگر همه ظاهر خويش را از معصيت خالى كرد باطن وى از تخم اين معاصى خالى نبوَد، چون شره طعام و شراب و شره سخن و دوستى مال و جاه و حسدو كبر و ريا و امثال اين مهلكات كه اين همه خيانت دل است و اصول معاصى است، و از اين همه، توبه واجب است تا هر يكى را از اين به حدّ اعتدال بود ... و اگر از اين نيز خالى بود از وسواس و حديث نفس و انديشه‏هاى ناكردنى خالى نَبْوَد و از آن همه، توبه واجب بُوَد و اگر از اين نيز خالى شد، هم از غفلت ذكر حق تعالى در بعضى احوال خالى نَبْوَد و اصل، فراموش كردن حق تعالى است - اگر هم در يك لحظه بود - و از اين توبه واجب بود، و اگر به مَثَل چنان شد كه هميشه بر سر فكر و ذكر است و خالى نيست از فكر و ذكر نيز مقامات مختلف است و متفاوت، هر يكى از آن درجات نقصانى است به اضافت. و قناعت كردن به درجه نقصان با آنكه تمام‏تر از آن ممكن است غبن و خسران است و توبه از آن واجب است و آنكه رسول گفت - صلى‏الله عليه وآله وسلم - : من در روز هفتاد بار توبه مى‏كنم و استغفار مى‏كنم [براى‏] اين بوده باشد كه كار وى بر دوام در ترقى و زيادت بود و به هر قدمگاهى كه رسيدى كمالى ديدى كه آن قدم پيشين در وى مختصر بودى، از آن قدم گذشته استغفار كردى و توبه كردى ... و براى اين گفته‏اند: حسنات الابرار سيئات المقربين؛ كمال پارسايان در حق بزرگان نقصان باشد، كه از آن استغفار كند.»(5)

همين مطلب را غزالى با تفصيل بيش‏ترى در احياء العلوم نيز آورده است. واقعيت اين است كه انسان در هر مرتبه و درجه‏اى از معنويت باشد، مرتبه‏اى بالاتر از آن نيز هست كه صعود و وصول به آن ممكن است و كسى كه كمال آن مرحله را از دست داده، بر اين از دسته رفته، پشيمان شده و در پى جبران آن بر مى‏آيد و توبه همين است.

علامه طباطبايى - قدس سره - در اين باره چنين مى‏گويد:

«توبه به معناى رجوع به خدا براى تقرب به اوست و بى‏گمان معناى قرب و بعد، نسبى و تشكيكى است. بنده‏اى كه در مقامى قرار دارد گرچه در مقايسه با برخى از مقامات، داراى قرب است، اما نسبت به مقامات بالاتر داراى بعد است. از اين رو مقربان درگاه خدا و بندگان شايسته او هماره بايد براى رهايى از بعد نسبى و صعود به مقامى والاتر، بالاتر و مقرب‏تر بكوشند و اين مصداق توبه است.»(6)

افزون بر سخن علامه طباطبايى كه دقيق و متناسب با معناى توبه است در توجيه توبه مقربان درگاه الهى به ويژه پيامبران توان گفت، آن كس كه از عظمت خداوند آگاهى بيش‏ترى داشته و به سيل نعمتها و عنايتهاى خدا به بندگانش نيز التفات دارد، هنگامى كه از ياد او غفلت مى‏كند و يا ترك اولايى از وى سر مى‏زند، اين عمل را جسارتى بزرگ در محضر خداى تلقى كرده و پشيمانى سختى به وى دست مى‏دهد؛ زيرا از سويى توجه به نعمتها و عنايتهاى خدا دارد و از طرفى قلبش مملو از هيبت برخاسته از عظمت اوست و از سوى ديگر دلش سرشار از عشق و محبت به او، براى چنين كسى فراموشى و غفلت از خداى بزرگ مهربان و محبوب جز جسارت و گناه نمى‏تواند تلقى شود، از اين رو بركرده خود پشيمان شده اشك حسرت از ديده فرو مى‏ريزد و نكته ظريف و قابل توجه آن كه از نظرگاه چنين كسى اين گناه بسيار بزرگ است و توبه از آن دشوار، به طورى كه عظمت گناه و دشوارى توبه در چشمان گناهكاران عادى بسيار بعيد است كه تا بدين حد بزرگ جلوه كند. مطالعه در توبه پيامبران و اولياء الله به وضوح نشانگر مطلب فوق است.

مرحوم مصطفوى در شرح و ترجمه مصباح الشريعه در اين باره چنين مى‏گويد:

«توبه در تمام مراحل ايمان و در همه مقامات سير و سلوك، جارى و محقق مى‏شود، و بلكه توبه اولياء و انبياء و اصفياء و خواص به مراتب مهم‏تر و لازم‏تر از توبه عوام است؛ چنان كه خطاها و لغزشهاى آنان به مراتب از معاصى ظاهرى و ترك واجبات و اتيان محرّمات مهم‏تر است. آرى عوام با تكاليف الهى مخالفت كرده و در مقابل وظايف دينى عصيان مى‏ورزند، ولى خواص به طور مستقيم از توجه و ارتباط با خدا منقطع گشته و از حق تعالى منحرف مى‏شوند:

منم كه بى‏تو نفس مى‏كشم زهى خجلت‏

مگر تو عفو كنى ورنه چيست عذر گناه؟»(7)

تبيين مرحوم ملا هادى سبزوارى از مراتب توبه‏

مرحوم ملا هادى سبزوارى مراتب توبه را چنين به تصوير مى‏كشد:

و توبة عمّ و خصّ و اخصّ‏

والعمّ بالذنب و خصها يخصّ‏

بترك الاولى و الاخص التوب من‏

توجّه بغير حق فلا ركن‏

در توضيح اين دو بيت مى‏گويد:

توبه داراى سه مرتبه است: اول توبه عام است و آن توبه از گناهان است. دوم، توبه خاص است و آن توبه از ترك اولى است، همانند توبه برخى از پيامبران، آدم، يونس و ... كه اين پيام‏آوران الهى گناه نكرده بودند تا توبه به معناى اول بر آنان لازم باشد، بلكه توبه آنان توبه از ترك اولى بود. سوم توبه اخص و آن توبه از غفلت از ياد خدا و توجه به غير اوست، مانند توبه پيامبر - صلى‏الله عليه وآله وسلم - كه مى‏فرمود:

«اِنى‏ اَتُوبُ اِلَى اللَّهِ فى‏ كُلِّ يَوْمٍ مِأَةَ مَرَّةٍ.»(8)

«من در هر روز صد بار توبه مى‏كنم.»

در مصباح الشريعه از امام صادق - عليه‏السلام - در اين باره چنين نقل شده است:

«حضرت صادق - عليه‏السلام - فرموده است: توبه ريسمان خداوند بزرگ است، و يارى و كشش عنايت و لطف اوست و بنده را بايد كه پيوسته و در همه حال به مقتضاى حال و جريان امور خود در حال توبه باشد. و براى هر فرقه و طايفه‏اى توبه مخصوصى است، پس توبه پيامبران الهى از مضطرب شدن باطن و به هم خوردن حالت اطمينان است. و توبه اولياء از عوارض رنگارنگ و تلوّن خاطر است كه برخلاف ثبات و استقامت است و توبه اصفياء و برگزيدگان حق از استراحت، فراغت، غفلت و كدورت مى‏باشد كه برخلاف دوام توجه است و توبه افراد خاص و بندگان مخصوص از مشغول بودن به غيرپروردگار است كه توجه به غير خدا پيدا كرده و سرگرم به آنها باشد ... .»(9)

سخنى از اربلى‏

براى تكميل اين بحث، سخنى را از على بن موسى اربلى نقل مى‏كنيم. آن بزرگوار در كتاب گرانقدر كشف الغمه مى‏نويسد:

«امام هفتم - عليه‏السلام - دعايى دارد كه به هنگام سجده شكر مى‏خواند و در آن اقرار به انواع گناه كرده و از خداى پوزش خواسته است. من هر چه درباره آن دعا تأمل كردم معناى آن را نفهميدم كه چگونه از كسى چونان موسى بن جعفر - عليه‏السلام - كه معصوم است، چنين كلماتى كه اقرار به گناه است صادر مى‏شود. روزى فرصت دست داد و با "رضى الدين ابى الحسن على بن موسى بن طاووس" در جايى بوديم، اين مشكل را از آن بزرگوار پرسيدم، در پاسخ گفت: مؤيد الدين علقمى وزير همين سؤال را، چندى پيش، از من كرد و من در جواب او گفتم: اين نوع دعاها براى تعليم مردم بوده است. من بعد از اين پاسخ كمى فكر كردم و با خود گفتم: آخر، اين دعا را حضرت در سجده‏هاى نيمه شب خود مى‏خواند و در آن ساعتهاى زمزمه عاشقانه كسى كنار حضرتش نبود تا منظور تعليم آنان باشد. مدتى از اين واقعه گذشت. روزى "مؤيد الدين علقمى" وزير، همين سؤال را از من كرد ... گفتم: شايد معناى صحيح اين دعا جز آن نباشد كه حضرت آن را از سر تواضع و خشوع در پيشگاه پروردگارش عرضه داشته است.»

به هر حال پاسخ «ابن طاووس» - قدس سره - مشكل مرا حل نكرد و اين سؤال همچنان انديشه‏ام را آزار مى‏داد تا ايشان دار فانى را وداع گفت. پس از گذشت روزگارى دراز، از توجه و عنايات امام موسى بن جعفر - عليه‏السلام - پاسخ صحيح اين مشكل را يافتم كه اينك براى شما مى‏نويسم:

«اوقات ائمه - عليهم‏السلام - مشغول به ذكر خدا و دلهاى آنان بسته به جهان بالاست. آنان هماره، همچنان كه معصوم - عليه‏السلام - فرموده است: "خدا را آنچنان عبادت كن كه گويا او را مى‏بينى، كه اگر تو او را نبينى او تو را مى‏بيند"، مراقب اين حقيقت‏اند. آنان هميشه متوجه او هستند و به تمام معنا رو به سوى او دارند و هرگاه لحظه‏اى از اين حالت غافل باشند و كارهاى مباحى از قبيل خوردن و آشاميدن آنان را از اين حالت توجه بازدارد، همين مقدار غفلت را براى خود گناه و خطا مى‏دانند و از خداى آمرزش مى‏طلبند و گفته پيامبر اسلام كه فرمود: "انه ليرنّ على قلبى و انى استغفر بالنهار سبعين مرة" و جمله معروف: "حسنات الابرار سيئات المقربين" و نظاير اينها اشاره به همين واقعيت است كه ما توضيح داديم.»(10)

اقسام تايبان از جهت بقاء توبه‏

تايبان با توجه به مدت بقاء توبه‏شان به اقسامى تقسيم مى‏گردند:

1- گاهى تأثير توبه كم است، به طورى كه پس از مدتى، تايب، توبه‏اش را مى‏شكند و از نو، به وادى خطرآفرين گناه مى‏افتد و دوباره موفق به توبه نمى‏گردد و اين بيانگر آن است كه ندامت و انقلاب درونى در وى ناقص بوده و از جهت كميت و كيفيت بر تمامى ابعاد دل او پرتو نينداخته است.

2- تأثير توبه گاه بيش‏تر است و ترك گناه و انجام واجبات را در پى دارد، با اين همه تايب - بر اثر غلبه برخى از شهوتها - بعضى گناهان را انجام مى‏دهد و از نو پشيمان شده و توبه مى‏كند. گفته‏اند كه اين دسته از تايبان مشمول اين آيه شريفه هستند:

«و آخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملاً صالحاً و آخر سيئاً عسى الله ان يتوب اليهم اِنَّ اللهَ غفورٌ رحيمٌ»(11)

«و ديگران به گناهان خود اعتراف كردند و كردارهاى شايسته را با عمل بد بياميختند. اميد است خداى توبه آنان را بپذيرد، همانا خداوند آمرزنده و مهربان است.»

3- برخى از تايبان، ندامتى عميق‏تر و عزمى استوارتر دارند، از اين رو توبه ايشان پردوام‏تر و پا برجاتر است. اينان تا پايان زندگى بر سر عهد خود با پروردگارشان مى‏مانند و خود را جز به گناهان صغيره و يا گناهى از سر غفلت، آلوده نمى‏كنند.

گفته‏اند اينان مشمول اين آيه‏اند:

«الذين يجتنبون كبائر الاسم و الفواحش الا اللَّمَمَ ان ربك واسعُ المغفرة»(12)

«آنان كه از گناهان بزرگ و اعمال زشت دورى مى‏كنند جز گناهان صغيره، به راستى بخشش خداى بسيار گسترده است.»

4- كسى كه توبه خالص انجام مى‏دهد و توبه‏اش واجد همه شرايط است زمينه ترك گناه را تا پايان زندگى براى خود فراهم مى‏آورد. اين دسته از تايبانند كه توبه نصوح كرده‏اند، همان كه خداى، مؤمنان را به آن فراخوانده است:

«يا ايها الذين آمنوا توبوا الى الله توبةً نصوحاً»(13)

«اى مؤمنان به سوى خداى توبه نصوح كنيد.»

يك معناى نصوح، خالص است؛ يعنى تايب از روى اخلاص توبه كند. يك معناى آن صادق است؛ يعنى در پشيمانى و بازگشت از گناه صادق باشد و از سر صدق توبه كند. يك معناى آن "رفو كننده" است؛ يعنى توبه‏اى كه همه آنچه از پرده تقوى و ايمان دريده شده را رفو كند.

به نظر مى‏رسد كه اين معانى با هم متنافى نباشد؛ چون چنين توبه‏اى بايد از سر صدق و از روى اخلاص باشد و به يقين اثر رفو كردن را دارد.

امام صادق - عليه‏السلام - در تفسير توبه نصوح مى‏فرمايد:

«يتوب العبد الذنب ثم لا يعود فيه ابداً.»(14)

«توبه نصوح آن است كه بنده طورى از گناه توبه كند كه ديگر به آن بازنگردد.»(15)

توبه كامل‏

توبه كردن يك عمل و يك عبادت است و خود اين عمل از جهت كمال داراى شدت و ضعف است. توبه كامل آن است كه افزون بر اينكه تمامى اركان و شرايط توبه را در خود جاى داده است، واجد شرايط ديگرى هم باشد. آن ويژگيها و شرايط است كه سبب كمال آن را در پى مى‏آورد.

حضرت اميرمؤمنان - عليه‏السلام - چنين توبه‏اى را مقام بلندپايگان دانسته و آن را چنين تبيين مى‏كند:

«كسى در حضور حضرتش گفت: "استغفرالله" حضرت سخت برآشفت و گفت: مادرت به عزايت بنشيند آيا مى‏دانى "استغفار" چيست؟ استغفار مقام بلندپايگان است و آن واژه‏اى است كه معنايش مشتمل بر شش امر است:

1- از گذشته پشيمان گردد؛

2- عزم كند كه ديگر هرگز به گذشته بازنگردد؛

3- حقوق مردم را به آنان بازگرداند تا اينكه خداى را با روى باز و گشاده ملاقات كند در حالى كه هيچ حقى از مردم بر وى نباشد؛

4- درصدد انجام واجباتى كه آنها را ضايع كرده‏اى برآيى و حق آنها را ادا كنى؛

5- كمر همت بربندى و هر گوشتى كه از حرام بر پيكرت روئيده است با اندوه و زارى و آتش ندامت بسوزانى و ذوبش كنى طورى كه پوست بر استخوانت بچسبد و گوشت تازه‏اى برويد؛

6- درد و رنج اطاعت از خداى را بر تنت بچشانى بدان سان كه شيرينى و لذت گناه را بر آن چشاندى.»(16)

در بررسى «حقيقت» توبه، تفسيرى از آن ارائه شد كه چهار معناى اول سخن اميرمؤمنان را دربرداشت. حاصل مطلب آن كه توبه بازگشتى درونى است كه جان و روحش همان آتش ندامت است و عزم بر ترك گناه، و تدارك كاستيها و از دست رفته‏هاى گذشته، لازمه آن است. طورى كه اگر اين عزم راستين از آن نشأت نگيرد در واقع ندامت واقعى تحقق نيافته است.

اما دو معناى اخير سخن امام عارفان و تايبان به كمال توبه مربوط است. اگر كسى بخواهد توبه‏اش كامل باشد بايد به اين دو نيز عمل نمايد. اول آنكه آتش ندامت چنان در جانش افتاده باشد كه هيچ نشانه و اثرى از پرده‏درى و گناه گذشته را نتواند تحمل كند. از اين رو با آه، ناله، سيلاب اشك و درد جانسوز، گوشتهايى را كه از حرام روئيده است، ذوب كند.

نمونه‏هايى از چنين توبه‏اى در صدر اسلام وجود داشته كه يك نمونه خوب آن، توبه بهلول نبّاش است. وى از كرده خود پشيمان شد و نزد پيامبر خدا - صلى‏الله عليه وآله وسلم - آمد و از گناه خود حضرت را خبر داد، حضرت سخت برآشفت و فرمود: اى فاسق! دور شو. از نزد من برو كه بيم آن دارم آتش گناه تو مرا نيز بسوزاند. واى بر تو! تو در پرتگاه آتش قهر خدايى.

اين سخنان پيامبر خدا، چونان آتشى بود بر خرمن ندامت بهلول كه تاب و طاقت را از وى گرفت. به سرعت به مدينه آمد و توشه‏اى اندك با خود برداشت، لباسى زبر پوشيد و به يكى از كوههاى نزديك مدينه پناه برد و با خداى خود خلوت كرد؛ دستانش را به گردنش بست و هماره فرياد مى‏زد: پروردگارا! اين بنده شرمنده تو بهلول است كه دست بسته و دل شكسته نزد تو آمده، تو مرا مى‏شناسى، پشيمان گشتم و در خانه پيامبرت رفتم و او مرا راند و بر ترس و بيمم افزود. به نامت، شكوهت و بزرگى سلطنتت، سوگندت مى‏دهم نوميدم مكن، آقاى من! دعايم را باز مگردان و از رحمتت مأيوسم مساز، و پيوسته چهل شب و روز به اين آه و ناله و زمزمه‏هاى سوزان و سازنده ادامه داد تا آنجا كه حيوانات وحشى و درنده به حال زارش رحم آوردند. پس از اتمام چهل شبانه روز، دستانش را به آسمان بلند كرد و عرضه داشت: ... پروردگارا! اگر دعايم را اجابت نمى‏كنى و گناهم را نمى‏بخشايى و مى‏خواهى مرا كيفر دهى پس آتشى فرود آور تا مرا بسوزاند يا در همين دنيا مرا آنچنان كيفر كن تا هلاك شوم و از كيفر فضاحت‏بار قيامت نجاتم ده.

آيه‏اى نازل شد و قبول توبه وى را نويد داد. پيامبر با گروهى از اصحاب به نزد وى رفتند، ديدند ميان دو صخره ايستاده، دستهايش را به گردنش بسته و صورتش در زير آفتاب سوزان سياه شده و آنقدر گريسته كه مژه‏اى بر چشمانش نمانده است. صحنه به اندازه‏اى جانكاه و روان‏سوز بود كه حيوانات گرداگرد او را گرفته بودند و پرندگان بالاى سرش صف كشيده و بر گريه و ناله او گريه مى‏كردند.(17) و (18)

معناى ششم كه رنج و تلخى انجام طاعات را به نفس بچشانى همان گونه كه شيرينى انجام معصيت را چشيده است.

توبه و ايمان‏

اغلب متكلمان، فقيهان و عالمان شيعى، ايمان را همان تصديق و گرايش درونى (عقد قلب) به خداوند، پيامبر و ... مى‏دانند. به عنوان نمونه، علامه حلى در «انوار الملكوت»(19) آيت‏الله خويى در «التنقيح»(20) و علامه طباطبايى در «الميزان»(21) آن را به همين معنا مى‏دانند.

بنابراين توان گفت كه ايمان و توبه از يك سنخ هستند؛ يعنى هر دو امرى قلبى و درونى هستند و در قلمرو دل و جان جاى دارند. اين بدين معنا نيست كه اين دو متفاوت نيستند، بلكه توبه از گناه در صورتى تحقق مى‏يابد كه گناهكار و تايب مؤمن باشد؛ زيرا از ديدگاه متكلمان شيعى، انسان گناهكار و فاسق نيز مؤمن است، اما مرحله‏اى ضعيف از ايمان را واجد است.(22) بنابراين ايمان و توبه از اين جهت كاملاً تغاير دارند. ايمان، اعتقاد به خدا، رسول و ... است و توبه، بازگشت از گناه و رجوع قلبى به خداست.

پس وجه اشتراك آنها اين است كه هر دو از امور قلبى هستند كه جايگاه آنها دل و جان است و از اين جهت متغايرند كه توبه مترتب بر ايمان است و از نظر معنا، متفاوت با آن.

البته در خصوص توبه مرتد از ارتداد و توبه كافر از كفر، اين دو، تلاقى و تقارب بيش‏ترى دارند و در واقع از حيث مصداق متحد مى‏شوند؛ اگرچه در همين جا نيز از نظر مفهومى دو امر از هم جدا هستند.

پى نوشت ها:

1) المغنى، ص 398.

2) شرح المواقف، ج 4، ص 216.

3) كشف المراد، ص 335؛ اللوامع، ص 44.

4) كشف المراد فى شرح تجريد الاعتقاد، علامه حلى، (ترجمه و شرح از مرحوم شعرانى، كتابفروشى اسلاميه، 1398 ه)، ص 589.

5) كيمياى سعادت، ج 2، ص 321 و 322.

6) الميزان، ج 4، ص 254.

7) مصباح الشريعه، ص 353.

8) شرح منظومه، ص 354.

9) التوبة حبل الله و مدد عنايته و لابد للعبد من مداومة التوبة على كلِّ حالٍ. فكلّ فرقةٍ من العباد لهم توبةٌ فتوبةُ الانبياء من اضطراب السرِّ و توبة الاولياء من تلوين الخطرات، و توبة الاصفياء من التنفيس و توبة الخاص من الاشتغال بغيرالله و توبة العام من الذنوب، و لِكُلِّ واحدٍ منهم معرفةٌ و علم فى اصل توبته و منتهى‏ امره و ذلك يطول شرحه هنا.» مصباح الشريعه، ص 352.

10) كشف الغمه، ج 3، ص 42 - 44.

11) سوره توبه (9) آيه 102.

12) سوره نجم (53) آيه 32.

13) سوره تحريم (66) آيه 8.

14) كافى، ج 2، ص 432.

15) مولوى در پايان داستان نصوح مى‏گويد:

توبه‏اى كردم حقيقت با خدا

نشكنم تا جان شود از تن جدا

16) قال عليه السلام لقائلٍ بحضرته "استغفرالله": ثكلتك امك، اتدرى ما الاستغفار؟ الاستغفار درجة العليين و هو اسم واقع على ستة معانٍ، اولها الندم على ما مضى، و الثانى العزم على ترك العود اليه ابداً، و الثالث ان تؤدّىَ الى المخلوقين حقوقهم حتى تلقى الله اَمْلَسَ ليس عليك تبعةٌ، و الرابع ان تعمد الى كل فريضةٍ ضَيَّعْتَها فتؤدِّى حقها، الخامس ان تعمد الى اللحم الذى نَبَتَ على السُّحْتِ فتذيبه الأحْزان حتى تُلْصِقَ الجلْدَ بِالْعَظْمِ وَ يَنْشَاءَ بينهما لَحْمٌ جديدٌ، السادسُ ان تُذيقَ الجسمَ اَلَمَ الطاعة كما اَذَقْتَهُ حلاوةالمعصيةِ، فَعِنْدَ ذلك تقولُ استغفرالله.» نهج‏البلاغه، حكمت 417.

17) بحارالانوار، ج 6، ص 26 و 27.

18) مولوى درباره توبه نصوح چنين مى‏گويد:

او همى زاريد و صد قطره‏روان‏

كاندر افتادم بجلاد و عوان‏

اى خدا و اى خدا چندان‏بگفت‏

كان در و ديوار با او گشت جفت‏

من بمردم يك دم و باز آمدم‏

من چشيدم تلخى مرگ و عدم‏

19) انوار الملكوت، ص 179.

20) التنقيح، ج 4، ص 332.

21) الميزان، ج 16، ص 252 و ج 17، ص 259.

22) انوار الملكوت، ص 179.